

다울 현대 판타지 장편소설

PAPHYRUS MODERN FANTASY NOVEL



나 혼자만 레벨업

Ragnarok

راز رگناروک

ترجمہ: رحو گوشت

PAPHYRUS
파피루스



دنیای انیمه

عنوان و نام پدید آورنده: چو گونگ

مشخصات گروه ترجمه: دنیای انیمه

ترجمه فارسی لایت ناول تکرو: رگناروک

مشخصات ظاهری: ۱۷ صفحه

عنوان اصلی: 나 혼자만 레벨업: 라그나로크

موضوع: وب ناول – رمان های شرقی

تک‌رو: رگناروک
چوگونگ

Parsat58 ترجمه:
Red.Head ویراستار:
hamedf صفحه آرا:
Red.Head هماهنگی:
hamedf بازخوان:

دنیای انیمه AnimWold |



[@AWnovel](https://twitter.com/AWnovel)



[@AW Manga](https://twitter.com/AW_Manga)

پیش رو
نگار و

قسمت ۹۵

سووش!

تعداد زیادی سنگ خون در هوا جمع شدند و به درون شاخ‌های شیطان تک‌شاخ، سوهو نفوذ کردند.

این منظره برای شیاطینی که ناظر آن بودند شوک‌آور و ترسناک بود.

«این... با عقل جور در نمیاد.»

«فقط شیاطین اشرافی می‌تونن سنگ خون درست کنن، مگه نه؟»

حتی شیاطین نگهبان هم با تعجب به سوهو نگاه می‌کردند.

سنگ خون فقط مخصوص شیاطین اشراف‌زاده بود.

تغذیه‌ی آن‌ها با سنگ خون بود.

مهم‌تر از همه، سنگ خون پایه و اساسی بود که با استفاده از آن شیاطین اشراف‌زاده قادر بودند قدرتشان را به نسل بعد منتقل کنند و قدرت خاندان را حفظ کنند.

سنگ خون توانایی جذب و استفاده از قدرت شیطانی به بهترین شکل ممکن را داشت.

به خاطر همین بود که شیاطین به طور مداوم برای تولید سنگ خون تلاش و تحقیق می کردند.

در نهایت، چیزهایی مثل غبار ستاره و سم جنون آسا را توسعه دادند، ولی همه ی آنها تولیدات تقلیدی ناقص از سنگ خون بودند، دارایی ای که مختص شیاطین اشراف زاده بود.

این کار باعث شد حتی مطمئن تر شوند.

حقیقت این بود که شیطان تک شاخ، یک سنگ خون واقعی ساخته بود.

ولی با عقل جور در نمی آمد.

«در جنگ فرمانروایان، تمام شیاطین اشراف زاده نابود شدن، مگه نه؟»

«حتی قبیله ی رادیرو که بعدش باقی مونده بود، نابود شده!»

«پس اون یارو کیه دیگه؟!»

حتی در این میان، سوهو به شدت در حال شکار شیاطین رقیبش بود.

عنوان شیطان کش او تمام آمار او را تا ۴۰ درصد تقویت می کرد.

شاخ ولکان نیز روح شیاطین را می بلعید.

و اگر اینها کافی نبود، توانایی اسیل در تولید سنگ خون او را قادر می ساخت تا قدرت مخالفانش را تخلیه کند. ترکیب این سه به صورت هماهنگ، هم افزایی ای فراتر از تصور ایجاد کرد.

[که که که! شما عالی هستید، ارباب جوان! شما واقعا دشمن ذاتی شیاطین هستید!]

[ارباب! من به این که شوالیه ی اول شما هستم افتخار می کنم!]

برو و کی با شور و شوق سوهو را در سایه ها تشویق می کردند.

تک‌رونگ‌ناروک

در واقع، سوهو اگر سربازان سایه را بیرون می‌آورد می‌توانست سریع‌تر به حریف خود مسلط شود، ولی نتیجه‌ی نبرد در حال حاضر مهم نبود.

هدف سوهو بیرون آوردن حاکم ظالم بود.

برای بیرون کشیدن او، او باید توجه حاکم را با شیطانی‌تر شدن جلب می‌کرد.

[شما یک شیطان جنون‌یافته متوسط را شکست دادید.]

[شاخ ولکان روح شیطان را می‌بلعد]

نبرد تمام شده بود، ولی هیچکس حواسش به نبرد نبود.

«ا... اون واقعا یه اشراف‌زاده‌ست؟»

«حالا باید چی کار کنیم؟»

همه شیاطین حاضر در سکوها با سردرگمی، تمام حرکات سوهو را نگاه می‌کردند و نمی‌توانستند کاری انجام دهند.

در آن جو نفس‌گیر، مجری مراسم اعدام پیش‌قدم شد.

«تک‌شاخ برنده شد!»

شیاطین نگهبان دندان‌هایشان را روی هم ساییدند.

«این امکان نداره.»

«همه اشراف‌زاده‌ها مرده‌ان.»

مهم‌تر از همه، شیاطین نگهبان کسانی بودند که قبل از نبرد دقیقا کنار سوهو بودند.

حواسشان آن قدر کند و ضعیف نبود که نتوانند یک شیطان اشرافزاده که درست مقابلشان ایستاده را تشخیص دهند.

«پس اون یارو چیه؟»

«چه خبره اینجا؟»

چشم نگهبانان ناگهان به طرف فرماندهی نگهبانان که پشتشان بود، برگشت.
فرمانده با نگاهی بسیار سرد به سوهو که وسط کلوسئوم ایستاده بود خیره شد.

«تج. امکان نداره همچین کسی اشرافزاده باشه.»

در وهله‌ی اول، اگر او یک شیطان اشرافزاده می‌بود دلیلی نداشت که اسیر بشود و به یک مراسم اعدام ورود کند.

(یه خبرایی هست.)

(ولی نمی‌دونم چیه.)

یک چیز مشخص بود.

«ما باید از شر اون حرومزاده‌ی نفرین‌شده خلاص بشیم.»

چشمان فرمانده در حالی که به نگهبانان دستور می‌داد برق زد.

«مینوتور^۱ رو آماده کنین.»

با این سخنان، چشمان نگهبانان گرد شد.

«مطمئنین می‌خواین تک‌شاخ رو فوراً بکشین؟»

^۱ هیولایی افسانه‌ای در اسطوره‌های یونانی با سر و دم گاو و بدن انسان.

تکرور گناروک

«ممکنه که یه اشرافزاده باشه.»

«خب اگه یه اشرافزاده باشه دلیل بیشتری برای کشتنش هست!»

«...!»

نگهبانان با اظهارات زندان بان شوکه شدند.

به این دلیل که غیر قابل تصور بود شیاطین معمولی جرئت کنند روی یک اشرافزاده اسلحه بکشند.

«ما دیگه توی اون قلمروی شیطانی که قبلا بودیم نیستیم! اگه تکشاخ یه اشرافزاده باشه، انتظار داریم همین الان برم سمتش و بهش تعظیم کنم؟»

عزمی راسخ در چشمان فرمانده موج می‌زد.

«فراموش نکنید! ما همین الان حاکم ظالم رو داریم! اون یکی هنوز یه زندانی در حال اعدامه! اگه هنوز زنده‌ست، می‌تونیم طبق قانون عمل کنیم و حریفای قوی‌تری بیرون بفرستیم! هیولاها رو سریع آماده کنین!»

«ب... بله قربان!»

نگهبانان با عجله دویدند.

مراسم اعدام به طور موقت متوقف شد.

وقتی مجری گفت که هیولاهای مورد استفاده در کارگاه را به عنوان حریفان بعدی می‌آورند، حضار با سردرگمی شروع به جنب و جوش کردند.

«این دیوانگیه! یه مینوتور؟»

«سابقه داشته که یه موجود جادویی به این سرعت توی یه مراسم اعدام آزاد بشه؟»

«مگه نگهبانا عقلشونو از دست دادن؟ این درسته که با شیطانی که امکان داره اشرافزاده باشه اینجوری رفتار کنیم؟»

حتی نگهبانان ترسناکی که معمولاً شلاق به دست داشتند به برده‌های حاضر در کلوسئوم اجازه‌ی هو کردن در این لحظه را داده بودند.

همچنین، این حقیقت که سوهو امکان داشت یک اشرافزاده باشد، یک محرک بزرگ برای آن‌ها بود.

یک مراسم اعدام برای یک شیطان اشرافزاده.

آن‌ها نمی‌توانستند باور کنند که شاهد یک رفتار ممنوعه هستند.

آن جو متشنج دقیقاً چیزی بود که فرمانده می‌خواست.

(درسته، بعضی اوقات لازمه اینکارو انجام بدیم تا برده‌ها شورش نکنن. همون‌طور که انتظار می‌رفت، استراتژی و حکمرانی حاکم ظالم بی‌نقصه.)

مهم نبود که نگهبانان چقدر قوی بودند، اگر همه‌ی بردگان حاضر در کلوسئوم تصمیم می‌گرفتند یک‌باره حمله کنند، فقط لحظه‌ای طول می‌کشید تا آن سلسله‌ی به ظاهر قدرتمند واژگون شود.

دلیل آن شیطانی بودند که صلاحیت اشرافی نداشتند و در جهانی با قانون جنگل زندگی می‌کردند.

آن روزها به طور گسترده از سم جنون‌آسا در قلمروی شیاطین استفاده میشد، بنابراین برای شیاطین ضعیف‌تر عادی بود که ناگهان از کنترل خارج شوند و از شیاطین قوی‌تر از خودشان تغذیه کنند و قوی‌تر شوند.

(به این دلیل که این مراسم اعدام چیزیه که ما نیاز داریم.)

تک‌رونگاروک

فرمانده اهمیتی نمی‌داد که تک‌شاخ اشراف‌زاده است یا نه. تنها چیزی که برای او اهمیت داشت برانگیختن هیجان جمعیت برده بود. او همچنین می‌خواست که آنها احساس ترس کنند. اعدام وحشیانه‌ی یکی از خود آنها باعث می‌شد که به عواقب شورش کردن فکر کنند، از ترس اینکه به سرنوشت مشابهی دچار شوند.

«اگه اون قویه، فقط لازمه یه حریف قوی‌تر بفرستم.»

چون فرمانده سبک مبارزه‌ی سوهو را مشاهده کرده بود، فکر کرد که رها کردن مینوتور کار درستی است.

«حملات تک‌شاخ بر پایه‌ی سرعت. در مواقعی مثل این کافیه که یه حریف با سرسختی بسیار بالا بفرستیم تا بتونن برای یه مدت طولانی باهم بجنگن.»

«همون‌طور که از شما انتظار می‌رفت، فرمانده»

«با این حال، اگه جنگ خیلی ناعادلانه باشه زیاد جالب نمیشه. تک‌شاخ رو به اتاق سلاح ببرین.»

«اوه. درست می‌گین...!»

با دستور فرمانده، شیاطین نگهبان لبخندی شیطانی زدند.

در حالی که مینوتور داشت آماده میشد، نگهبانان سوهو را به اتاق اسلحه کشاندند.

«سلاحی که می‌خوای انتخاب کن.»

«...»

سوهو در سکوت به سلاح‌های گوناگونی که مقابلش ظاهر شده بودند نگاه کرد.

اتاق پر از انواع سلاح‌هایی مثل چاقو، شمشیر، تبر، پتک جنگی و دستکش بود.

اگر سوهو سلاحی نیاز داشت، فقط لازم بود از فهرست اموال خود آن را سریع بیرون بیاورد.

اما.

(سلاح رایگانه، زشته اگه بخوام درخواستشون رو رد کنم.)
سوهو لبخند عجیبی زد و شروع به نگاه کردن به اسحله‌ها کرد.
بسیار آهسته.

«چرا انقدر طولش میدی؟»

«انتخاب سخته چون اولین باره سلاح‌هایی به این خوبی می‌بینم.»
شیاطین نگهبان ناامید به نظر می‌رسیدند.

اما آن‌ها سوهو را مجبور به عجله کردن یا برداشتن هیچ سلاحی نکردند.
«خیله خب. خیلی خوبه که می‌بینم اینقدر محتاطی.»

«اگه انتخاب کردن سخته، می‌تونم چندتا سلاح انتخاب کنی. تو فقط یه شاخ داری،
منصفانه‌ست اگه چند تا سلاح داشته باشی. هه‌هه»

پشت سوهو که در سکوت با سلاح‌ها دست و پنجه نرم می‌کرد، نگهبانان او را مسخره می‌کردند.

«ما از انتظار خسته شدیم. ما می‌ریم بیرون، وقتی تصمیمت رو گرفتی بیا.»

بعد از آن شیاطین خندیدند و از اتاق اسلحه بیرون رفتند.
سوهو که در اتاق اسلحه تنها مانده بود، چشمانش را به هم زد.

تکرور گناروک

«به نظر می‌رسد این سلاح‌ها از موادی شبیه به میله‌های آهنی زندانی که توش بودم ساخته شدن.»

[درست متوجه شدی. این‌ها همه سلاح‌هایی هستن که از آهن جهنمی ساخته شده‌ان.]

اسیل چشم‌های تیز سوهو را تحسین کرد.

بیشتر سلاح‌های آن جا از سنگ معدنی که در کارگاه استخراج میشد ساخته شده بودند.

[آهن جهنمی نه تنها سخته، بلکه اثر تقویت مانا هم داره. بنابراین در اصل برای ساخت سلاح استفاده میشه.]

سوهو لبخندی زد و گفت:

«تمام سلاح‌های اینجا به درد نخور به نظر می‌رسن.»

برو دندان‌هایش را به هم سایید و زمزمه کرد:

[هرچقدر هم که نگاه می‌کنم، چیزی به عنوان سلاح خوب وجود ندارد.]

شاید سلاح‌های آن جا به درستی نگهداری نمی‌شدند و همه‌شان زنگ زده و کند بودند.

اسیل گفت:

[تا زمانی که بشه نگهشون داشت و ازشون استفاده کرد، به کیفیت اهمیتی نمیدن.]

سوهو به خاطر حرف‌های اسیل سر تکان داد.

فقط با نگاه کردن به آن سلاح‌ها مشخص میشد که هدفشان چیست.

[اونا ازت می‌خوان تا جایی که ممکنه قبل از مرگ مبارزه کنی.]

سوهو همین حالا هم می‌توانست صحنه‌ی قهقهه زدن جمعیت برای دلکک مسخره‌ای که در حال جنگ با اسلحه‌ای بود که صرفاً محکم بود و تیغه نداشت را تصور کند.

«تعجبی نداره که این سلاح‌ها رایگان.»

سوهو لبخندی زد و به اسحله‌ها نگاهی انداخت.

وسایل متفرقه با قدرت حمله ضعیف.

با این حال، تعداد آن‌ها به اندازه‌ای زیاد بود که بررسی تک تکشان قطعاً زمان زیادی می‌گرفت.

(پس همه‌شو بر می‌دارم.)

«گری، یه لحظه بیا بیرون.»

سووش.

یک گرگ کوچک از سایه‌ی سوهو پدیدار شد.

«غرش!»

گری به محض ظاهر شدن، با چشمانی درنده به اطراف نگاه کرد.

آن روزها سطح او مقداری بالا رفته بود، پس فوراً وارد شد و آماده بود تا گردن دشمن را گاز بگیرد.

با این حال...

«داری چی کار می‌کنی؟ هرچی که می‌بینی بردار.»

«هنگ؟»

تکرور گناروک

گری سرش را کج کرد.

مانند یک دزد خرده‌پا، صاحبش او را مجبور کرد تمام سلاح‌هایی که می‌توانست بردارد را در فهرست اموالش قرار دهد.

در واقع، بدون رفتن به فهرست اموال، آن‌ها مستقیماً وسایل را در قسمت فروشگاه می‌فروختند.

«این قیمتش ۱۳۰ سکه طلاست؟ این یکی ۱۰۰؟ خب، در مجموع مقدار خیلی خوبی طلا به دست می‌آید.»

«هنگ؟»

گری سردرگم شده بود، اما به سرعت به دنبال سوهو رفت و دهان کوچکش را باز کرد تا سلاح‌ها را گاز بگیرد.

دینگ! دینگ!

[کالا: شمشیر بلند آهن جهنمی پیدا شد. آیا می‌خواهید آن را ذخیره کنید؟]

[کالا: تبر آهن جهنمی پیدا شد. آیا می‌خواهید آن را ذخیره کنید؟]

«آره، آفرین. انتخاب همه و فروش.»

سیستم حیوان دست‌آموز به سوهو اجازه می‌داد تا وسایل را از راه دور از طریق گری بدست آورد.

به لطف گری، سوهو اتاق اسحله را به معنای واقعی کلمه جارو کرد و لبخندی از روی رضایت زد.

«این بار کار درستی انجام دادیم.»

[صبر کن. اگه گیر بیفتی می‌خوای چی کار کنی؟]

اسیل غافل‌گیر شده بود و نمی‌دانست چه کار کند.

ولی سوهو از قبل یک ایده داشت.

«اونوقت، کاریه که شده. اگه الان بهش رسیدگی نکنم، بعداً توی دست شیاطین مقابلم ظاهر میشن.»

[فکر کنم درست میگی.]

از آن جایی که هیچ راهی برای کنار آمدن با شیاطین در آینده وجود نداشت، باید مطمئن شد که قدرت دشمن کاهش پیدا کند.

همچنین، وقتی نگهبانان اتاق اسلحه‌ی خالی را پیدا می‌کردند، کار از کار گذشته بود. وقتی سوهو که همه چیز را به خوبی اداره کرده بود بالاخره از اتاق اسلحه بیرون آمد، شیاطین نگهبان اخم کردند.

«کافی بود؟»

«تو تظاهر به محتاط بودن کردی ولی فقط یه دستکش و ۲ تا شمشیر برداشتی؟ چرا اینقدر فروتنی؟»

«حیف شد. اینجوری من به زودی می‌میرم. حدس می‌زنم این یه نبرد از پیش باخته‌ست.»

«می‌دونی که خلاف قانونه اگه جا بزنی، مگه نه؟»

نگهبانان با یکدیگر می‌خندیدند.

با وجود چنین واکنشی، سوهو شانه‌هایش را بالا انداخت و به سمت میدان نبرد رفت.

«چرا انقدر عجله داری؟ می‌خوای به این زودی بمیری؟»

تکرور گناروک

اسیل بعد از سخنان نگهبانان که پشت سوهو می‌خندیدند، زمزمه کرد:

[هی. اینکارو انجام میدی که گیر نیفتی، درسته؟]

سوهو بدون اینکه حرفی بزند سریع از آن جا رفت.